

به جای سخن سردبیر

انقلاب اسلامی و بایسته‌های بازتولید فقه اجتماعی شیعه در عصر بیداری اسلامی

دکتر مظفر نامدار^۱

... هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم و همه ترس استکبار از همین مسئله است که فقه و اجتهاد، جنبه عینی و عملی پیدا کند...

امام خمینی (ره)^۲

انقلاب اسلامی در ایران آن گونه که غربگرایان چپ و راست، سکولارها و لیبرال‌های وطنی انتظار داشتند از دل اندیشه‌های سوسیالیسم و لیبرالیسم پدید نیامد؛ از این رو در صفوف احزاب، جریان‌ها، گروه‌ها و جبهه‌های با سمت‌گیری سوسیالیستی و لیبرالیستی هیچ‌گاه مورد پذیرش قرار نگرفت. همه جریان‌های فکری و سیاسی این دوران از پذیرش این واقعیت که انقلاب اسلامی از قواعد از پیش تعیین‌شده اندیشه‌های غرب و شرق پیروی نکرده بود، سر باز زدند. داوری آنان از انقلاب اسلامی، مذهب، روحانیت و مردم ایران برداشتی خشک، جزمی و غیر واقعی بود؛ در حالی که امام از این مفاهیم برداشت

۱. سردبیر و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲. صحیفه/امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹.





خلاقی داشت.

امام به درستی می‌دانست سنت‌های توحیدی تاریخ به موجب قوانین خاص خود به مسیری می‌رود که این مسیر به حاکمیت حق و عدالت در زمین خواهد رسید. امام دشواری‌های غول‌آسایی را که اندیشه‌های باطل چپ و راست بر ملت‌ها تحمیل کرده بود تمیز داد و توضیح داد که چرا و چگونه انقلاب اسلامی در ایران به وقوع پیوست. امام بارها در نوشته‌ها و گفته‌های خود توضیح داد که هم اندیشه‌های چپ و هم اندیشه‌های راست، حلقه‌های پیوسته زنجیر پوسیده و منحط سرمایه‌داری جهانی و استعمار سرخ و سیاه فلسفه‌های سیاسی غرب است.

امام از بدو ورود به صحنه مبارزه با رژیم پوسیده پادشاهی می‌پرسید: چرا نتوانیم برای آزادی، عدالت، استقلال و جبران عقب‌ماندگی‌هایی که حکومت پادشاهی بر ما تحمیل کرده است، قدرت سیاسی را به کار گیریم و حکومت اسلامی تأسیس کنیم؟ برای امام فقه پویای شیعه بستر واقعی و مستحکمی بود که می‌توانست تمامی آرزوها و آرمان‌های ملت ایران را عینیت بخشد. اکنون که ما وارد دهه سرنوشت‌ساز چهارم انقلاب اسلامی شده‌ایم و دنیای اسلام و جهان در معرض جنبش‌های تعیین‌کننده‌ای قرار دارند و بخش اعظمی از جهان اسلام تحت پوشش جنبش‌های بیداری اسلامی درس‌آموزی بر جسته‌ای از انقلاب اسلامی گرفته‌اند، شایسته است به این پرسش پاسخ گوئیم که آیا می‌توان بر مبنای الگوی فقهی جمهوری اسلامی در ایران نظام‌های سیاسی نوینی در جهان اسلام پایه‌ریزی کرد؟

انقلاب اسلامی به وسیله جنگ سردی که امریکا، اروپا و اسراییل علیه آن به راه انداخته‌اند و هدف آن نیز تخریب مبانی اعتقادی این انقلاب کبیر و ناکارآمد نشان دادن آن در چشم جهانیان به خصوص ملت‌های مسلمان است؛ در این شرایط بی‌نهایت دشوار، نه تنها عقب‌ماندگی‌های ناشی از قرن‌ها حکومت استبدادی مطلقه سلطنتی و خطاهای جدی و اندوهبار شبه‌روشنفکران چپ و راست داخلی در حمایت از استبداد و استعمار را جبران کرد بلکه در پس مبانی تئوریک انقلاب اسلامی به دستاوردهایی رسید که اکنون می‌تواند به عنوان الگویی بی‌بدیل در جهان مطرح شود و جای ایدئولوژی‌های به ظاهر رهایی‌بخش را بگیرد.

اگرچه کوشش برای گمانه‌زنی درباره تاریخ آینده انقلاب اسلامی کار بی‌ثمری است اما این پرسش را می‌توان به درستی بعد از سه دهه از عمر با برکت انقلاب اسلامی عنوان کرد که اگر در آن شرایط دشوار، انقلاب اسلامی بنیادهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی

ایران را چنین دگرگون کرد و بر جهان اسلام تأثیر گذاشت در یک شرایط عادی و بدون فشارهای جهانی نظام استکبار چه اتفاقی خواهد افتاد؟ در این نوشته تلاش می‌کنیم به این پرسش پاسخ دهیم که آیا مبانی فقهی انقلاب اسلامی می‌تواند به عنوان الگویی مناسب تکیه‌گاه جنبش‌های بیداری اسلامی برای ساختن نظام‌هایی جدید در جهان اسلام و کشورهای مسلمان باشد.

تبلور فقه قائم و پویایی اجتهاد شیعه در ایران

۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آغاز جنبش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گسترده‌ای در ایران بود که مرجعیت نظام پادشاهی، حکومت مشروطه سلطنتی، غربگرایی، سکولاریسم و کارآیی مدرنیته و مدرنیسم را به چالش کشید. اصل راهنمای این جنبش، اعتماد راسخ به توان دین اسلام و سنت اجتهادی فقه شیعه برای حل مسائل و مشکلات جهان امروزی و پیوند ناگسستنی سیاست با دینت بود. از نظر آموزه‌های این جنبش، هر مسلمان در جهان اسلام قوه و قابلیت آن را دارد که با بررسی مسائل و ارزیابی براهین و مطالعه گذشته و حال، حقیقت و خطای حیات اجتماعی خود را تشخیص داده و نوع حکومت و حاکمیت خود را تعیین کند.

دگرگونی‌های فرهنگی، فکری و سیاسی پس از جنبش ۱۵ خرداد ۴۲، انقلاب اسلامی ایران را آسان کرد. انقلاب اسلامی جریانی از تغییرات را با خود به همراه آورد و به فرهنگ‌های اسلامی شکل نوینی بخشید و آرمان تشکیل دولت اسلامی را امکان‌پذیر ساخت. اکنون این دگرگونی فرهنگی پس از سه دهه مواجهه جانانه با تمامی ایدئولوژی‌های چپ و راست، مسیر جامعه در حال پیشرفت ایران اسلامی را هدایت کرده و به منزله معیار بی‌چون و چرای رفتار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نهادهای اجتماعی و ساختارهای حکومتی محسوب می‌شود.

انقلاب اسلامی برای تداوم اثرگذاری خود در دنیای پساکولار، پساجربگرا و پسامدرنیته نیاز به بازاندیشی فرهنگی عمیقی دارد که بتواند الگوی موجهی را برای تغییرات اجتماعی در بستر فرهنگ اسلامی فراهم سازد. اگر فرهنگ را مجموعه‌ای از اعتقادات، باورها و نمادها در همه حوزه‌های اجتماعی تعریف کنیم که با تلاش‌های جامعه در فائق شدن بر مشکلات بیرونی و یگانگی درونی عمل می‌کند، باید فضا را برای این نواندیشی در بستر پژوهش‌های فرهنگی، به خصوص در فقه اجتماعی فراهم سازیم. دیگر کسی تردیدی ندارد که دامنه پیامدهای فرهنگی بسیار گسترده است.





دگرگونی‌های فرهنگی بر آهنگ رشد اقتصادی در جوامع، نوع توسعه اقتصادی، شالوده اجتماعی بر خوردهای سیاسی، حمایت مردم از نهادهای اجتماعی، مدنی و سازمان‌های دولتی و روابط اجتماعی اثرات عمیقی گذاشته و به آنها شکل نوینی می‌بخشد. اثرات هدفمند و روشمند فرهنگ و دگرگونی‌های فرهنگی بر جوامع، بخشی از مطالعات حیاتی مراکز برنامه‌ریزی آموزشی، سیاست‌سازی و تصمیم‌گیری در جهان می‌باشد. منازعات فرهنگی، چندفرهنگ‌گرایی، فرهنگ مشترک، نظریه‌های فرهنگی، صنایع فرهنگ‌سازی، کالاهای فرهنگی، صنایع فرهنگی و از همه مهمتر مطالعات فرهنگی امروز، از جمله مباحث حساس و پیچیده در مطالعات علوم انسانی و اجتماعی به حساب می‌آیند. موفقیت دین در دوران پساکولاریسم، پساغرب‌گرایی و پسامدرنیسم تا حدودی ناشی از آن است که بتواند جذب مطالعات گوناگون فرهنگی شود. بنابراین دین وقتی می‌تواند وارد حوزه حکومت و دانش اجتماعی شود که روشمند و مبتنی بر علم و معرفت باشد. اگر دین بخواهد به صورت غیر روشمند و غیر هدفمند وارد دستگاه سیاست و مطالعات اجتماعی شود بی‌تردید با مشکل بر خورد خواهد کرد و اعتبار خود را از دست خواهد داد. امام خمینی معمار بزرگ انقلاب اسلامی متوجه اثرات سوء ورود غیر روشمند و غیر هدفمند دین در مسائل اجتماعی بود لذا دستگاه حوزه‌های دینی را شدیداً متوجه این معنا می‌کرد که چگونه اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنند که هم فقه و اجتهاد جنبه عینی و عملی پیدا کند و هم معضلات پیچیده اداره جوامع امروزی توسط فقه و اجتهاد حل شود. ایشان در تذکر این امر حیاتی می‌فرماید: ... ما محصور شده بودیم در یک کتاب‌ها و در یک عقاید خاصی. کتاب‌ها از حیث تعلیم و تعلم غالباً از طهارت و تجارت و صلوات... تجاوز نمی‌کرد. علوم قضایی و حدود و دیات و اینها از علوم غریبه بود، البته مشایخ نوشته‌اند، همه را مستقصی^۱ نوشته‌اند. لیکن در حوزه‌ها از باب اینکه، این امور خارج بود از حیطه عمل آنها، قضاوت دست آنها نبود، حدود و دیات و قصاص و اینها عملی نبود، از این جهت آنها مورد بحث واقع نمی‌شد و ما محصور شده بودیم در کتاب‌ها... یک تبلیغات خاصی انجام گرفته بود در سال‌های طولانی که باید حوزه‌ها از امور اجتماعی و سیاسی به کلی مبرا باشد و اسم سیاست را نمی‌توانستیم در حوزه‌های علمیه ببریم و امور مسلمین و چیزهایی که مربوط به جامعه مسلمین



است در حوزه‌ها بحثی از آن نبود. بحمدالله امروز که ما از آن قیدوبندها رهایی پیدا کرده‌ایم باید توجه به این معنا داشته باشیم که امروز حوزه‌ها با دیروز حوزه‌ها فرق دارد. امروز حوزه‌ها برای دنیا، الان دنیا یک تحولی پیدا کرده است که کأنه عائله واحد شده است... وضع این طور شده، دنیا کانه همه مجتمع شده است در یک محصوره کوچکی از حیث جهات^۱. ما امروز نمی‌توانیم مثل سابق فکر کنیم. ما سابق تبلیغاتمان محصور به ایران بود... امروز همه تبلیغات دنیا بر ضد اسلام است... بحمدالله امروز آن بندهایی که به عقاید ما بسته شده بود رها شد... و این یک امری است که در این انقلاب تحقق پیدا کرد. بنابراین... از همه حوزه‌های علمیه در هر جا که هست این تقاضا را داریم که دامن به کمر بزنند و نقیصه‌های سابق را که عقب افتادگی‌های سابق را جبران کنند...^۲

کشمکشی که اندیشه‌های امام بر نقش نظری و عملی فقه در حل معضلات دنیای کنونی مطرح می‌کند، نشانه تغییر جهتی بسیار بزرگ در مطالعات فرهنگی، فرهنگ سیاسی و اجتماعی دوران معاصر است. آن شکل‌هایی از فقه که با حوزه دولت و اجتماع پیوند پیدا می‌کند بی‌تردید باید از استعداد و دامنه‌داری فقه و اجتهاد در اندیشه‌های امام، نیروی رهایی‌بخش به دست آورد و اندیشه‌های سیاسی، مطالعات فرهنگی و تحولات اجتماعی را از سیطره گفتمان‌های رسمی غرب که چون زنجیر بر پای معرفت و دانش بومی بسته شده است، رها سازد. باز تولید علم در ایران در پرتو دانش بومی (ایرانی-اسلامی) فقط از این طریق امکان‌پذیر است.

اگرچه اکنون توانایی فقه در فراهم آوردن شرحی از تولید فرهنگ بومی در معرض شبهه‌انگیزی و سخت‌مورد مناقشه است، اما فرآیند تکامل تاریخی فقه شیعه و پویایی اجتهاد، کاربرد علمی و عملی و بالندگی نظام‌مند (سیستماتیک) فقه شیعه را در حوزه اجتماعی به طرز آشکاری در معرض پژوهش‌های علمی قرار می‌دهد. دامنه‌های فقه شیعه که به تعبیر حضرت امام همه‌اش از کتاب و سنت است،^۳ به ما این امکان را می‌دهد که تعریف شده و تعیین شده به حوزه مسائل اجتماعی وارد شویم و با مبنای انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، دین‌شناسی، معرفت‌شناسی، سیاست‌شناسی و فرهنگ‌شناسی بومی خود به دگرگونی‌های عصر پسااسکولار، پساغربگرایی و

۱. دهکده جهانی.

۲. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۱۰۵-۱۰۳.

۳. همان، ج ۲۰، ص ۴۱۳.



پسامدرنیته بیندیشیم.

این همان کاری بود که امام از سال ۱۳۴۲ دنبال کرد. امام از سیاست، جامعه‌شناسی، علوم اجتماعی، معرفت‌شناسی و بسیاری از مسائل مربوط به علوم انسانی، تعریف خاص خود را داشت. تحت سیطره گفتمان‌های رسمی غرب نبود. یکی از دلایلی که تمام شاخصه‌های دگرگونی اجتماعی در تعاریف امام عوض شد به این دلیل بود که امام بر مبنای تعریفی که خود از انسان، علوم انسانی و علوم اجتماعی داشت، مفاهیم را تعریف می‌کرد. تبلور فقه اجتماعی و برآمدن حکومت به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم (ص) واگذار شده و اعم از احکام الهی بوده و بر جمیع احکام شرعی الهی تقدم دارد،^۱ و همچنین تبدیل شدن حکومت به فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت و طلوع حکومت در سپهر جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی و از همه اساسی‌تر، قرار گرفتن فقه در مقام تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور، آبی‌تردید از خاستگاه چنین نگاه ساختارشکنی بود که حضرت امام به مبنای انسان‌شناختی اسلام در پرتو فقه شیعه داشتند. چنین نظامی برای فقه شیعه بایسته‌هایی دارد که اگر به این بایسته‌ها در بستر دولت اسلامی توجه نکنیم، نه تنها فقه شیعه خدای ناکرده اعتبار خود را از دست خواهد داد بلکه الگوی تام جنبش‌های بیداری در جهان اسلام نخواهد بود.

بایسته‌های باز تولید فرهنگی فقه شیعه در حوزه سیاست

این حقیقت دارد که تفکر فقهی هر عصر، همواره متنوع‌تر و در عین حال پیچیده‌تر از آن است که در بادی امر به نظر می‌رسد. فقه جدید با وجود نهایت احترامی که برای اسلاف بر جسته خود قائل است، لااقل از حیث حجم، تنوع موضوعات، تکرار مسائل مبتلابه و تنوع و تعقید عقاید و نظریه‌های فقهی به خصوص در فقه کلان یا فقه اجتماعی، از فقه دوران گذشته بس فراتر می‌رود. به این جهت، مشکل بتوان یک موضوع یا مسئله مهمی در آن یافت که اغلب متفکران بزرگ زمان گذشته عمدتاً بدان پرداخته باشند.

از این جهت، برابر نهادن نام‌های بزرگی در فقه چون: میرزای قمی، صاحب‌جوهر، شیخ انصاری، میرزای شیرازی، آخوند خراسانی، میرزای نائینی، آیت‌الله حائری، آیت‌الله

۱. رک: همان، ص ۴۵۱.

۲. رک: همان، ج ۲۱، ص ۲۸۹.

بروردی و غیره در مقابل نوآوری‌های فقه‌آمروزی، به خصوص فقه اجتماعی که بخش عظیمی از آن زاینده‌اندیشه‌های امام خمینی و یاران ایشان است، بیش از آنکه راهگشای دقایق فقهی جهان امروز و دل‌مشغولی‌های فقیه‌آمروز در حل مسائل اجتماعی، فردی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مسلمانان باشد، یکباره ذهن را متوجه تفاوت‌های بی‌سابقه فقه معاصر نه تنها در مسائل مبتلابه مسلمانان در دوران جدید می‌کند، بلکه تفاوت‌های خوی و سبک فقهی و حوزه‌های علمیه در عصر جدید با گذشته را نشان می‌دهد. این مسئله بیش از آنکه نشان‌دهنده اختلاف و ناتوانی فقه باشد، نشان‌دهنده راز ماندگاری فقیه شیعه و پویایی اجتهاد در ادوار تاریخی است.

با وجودی که این مسئله از امتیازات اعجاب‌برانگیز معرفت‌شناسی و روش‌شناسی فقه شیعه در برخورد با عنصر زمان است اما مشخص نیست چرا عده‌ای تلاش می‌کنند از این عنصر بالنده و حیات‌بخش و سازنده فضای زندگی مسلمانان در همه ادوار تاریخی، در جهت تخریب دستاوردهای فقهی دوران به خصوص در حوزه اجتماعی و ایجاد دگرگونی‌های سیاسی استفاده سوء کنند!

تاریخ نشان می‌دهد که مکتب‌ها و سلسله‌های فقهی کامل، ظرف چندین دهه نضج گرفته و اثرات خود را بر جامعه می‌گذارند، اما در قرن گذشته، خطوط شکل‌گیری فقه جدید و افتراق بین اسلوب، مکتب‌ها و مسائل فقهی به مراتب سرعت اعجاب‌برانگیزی داشته است؛ به طوری که در این دو قرن یک طبقه‌بندی مفید و سرراست از فقه و فقیهان در یک فرآیند تاریخی مشکل می‌باشد. همه اینها نشان می‌دهد مسائلی که فقه و فقیه‌آمروز با آن درگیر است حتی در مسائل شخصی و فردی با مسائل گذشته تفاوت دارد.

با ظهور میرزای شیرازی و مکتب سامرا و پس از آن آخوند خراسانی و مکتب نجف و از همه اساسی‌تر برآمدن امام خمینی و مکتب قم به عنوان سه جریان بزرگ دگرگونی‌های فقه اجتماعی و تحولات سیاسی در دوران معاصر، تصور فقهی رایج از زمان شیخ مفید تا شیخ انصاری (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین) دست‌خوش تغییرات عمیقی شد. با این نتیجه که حتی حدود و دایره اظهارنظرها و معانی اصطلاحات اساسی فقهی و ورود فقه و فقیه به مسائل امور عرفیه عامه چنان تغییری کرد که در پاره‌ای جهات شناخته نشد و همین شناخته نشدن مسائل و موضوعات موجب تشکیک دستگاه جاری و عادی فقه و فقاہت نسبت به حدود و اختیارات فقه و فقیه برای ورود به بعضی از مسائل حیاتی جامعه مسلمانان به خصوص در اجتماعیات شد و اثرات نه‌چندان دلچسب خود را در





نهضت مشروطیت بین دو جریان فقهی مکتب سامرا به رهبری آیت‌الله شهید شیخ فضل‌الله نوری و مکتب نجف به رهبری مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی گذاشت. مسائلی که فحوای آن به مدت چند صد سال بلا معارض بود؛ به تعبیر پاره‌ای از سکولارها و معارضین و معاندین با اسلام، «دخالت اضطراری میرزای شیرازی در امر سیاست گرچه برای حفظ استقلال مملکت و نگاهداری از تجاوزات بیگانگان بسی سودمند بود ولیکن بذری در مزرعه روحانیت پاشیده شد که معلوم نیست چه حاصلی برویاند و چه نتیجه در آینده برای سیاست و روحانیت این مملکت داشته باشد و کدام دست قوی بتواند این خلط و مزج را بر هم زده و هر یک از سیاسیون و روحانیون را به ادای وظیفه خود وادارد.»^۱

قسمت عمده ابهامی که در تمام فقه دوران گذشته تا میرزای شیرازی ساری است مستقیماً با این امر ارتباط دارد. فقه و فقیه‌ی که به تعبیر امام (ره) در قدیم محصور شده بود، در چهار دیواری که کسی نمی‌توانست از آن بیرون بیاید و تبلیغات سوء به صورتی بود که اگر طلبه‌ای می‌خواست حرفش را بزند و در فکر تشکیلات باشد مورد طعن قرار می‌گرفت و همیشه صحبت «نظم در بی‌نظمی» است، مورد تأیید بود و اشکال اساسی به فقه و فقها این بود که به غیر از مسائل عبادی فقه هیچ‌کاری نمی‌کردند و حوزه‌ها در زمینه‌های دیگر حرکتی نداشتند و اصولاً کسی به این فکر نبود که چه چیزهایی باشد و چه چیزهایی نباشد و حرکتی در حوزه‌ها نبود؛^۲ به ناگهان چه اتفاقی افتاد که رهبری تمامی جنبش‌های اجتماعی دوران معاصر را آن هم در حاکمیت مطلقه اندیشه‌های غربی، مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیسیون به عهده می‌گیرد و از خود میراث‌گران قدری به جا می‌گذارد؟!

بی‌تردید فرآیندی که از میرزای شیرازی و مکتب سامرا شروع شد و به امام خمینی و مکتب قم رسید، نه تنها بر عمق و اصالت فقه گذشته شیعه و شیوه‌های استنباط فقها و پویایی اجتهاد افزود بلکه فقه شیعه را به خصوص در فقه اجتماعی صریح‌تر، خواندنی‌تر و اساسی‌تر ساخت و فقه را هر چه بیشتر در معرض پاسخگویی به مسائل مبتلابه جامعه قرار داد و به رشد و بالندگی آن کمک کرد.

تفاوت حجم متون فقهی گذشته و حال و تنوع مسائل در فقه جدید، بارزترین دلیل این مدعاست و خواننده می‌تواند با رجوع به اولین منبع منظم سرآغاز این دوران، یعنی

۱. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران، فردوسی/عطار، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۳۷.

۲. رک: صحیفه/امام، ج ۱۸، ص ۷۲-۷۱.

کتاب شریف عروه/لوثقی اثر آیت‌الله‌العظمی آقا سید محمد کاظم یزدی که خود از پرورش‌یافتگان مکتب سامرا و رهبر یکی از معروف‌ترین جنبش‌های اجتماعی دوران علیه استعمار انگلیس در عراق است، این تفاوت آشکار را حس کند.

اگرچه معرفی و نقد آثار فقهای مورد نظر در این فاصله زمانی با محدود بودن ظرفیت این مقاله مشکل است اما باید به این مسئله توجه کرد که اگر بناست این مقاله یک مجموعه بی‌معنا از اسامی، تمایلات و نقل قول‌ها نباشد، نباید حاوی شرح احوال تمام فقیهان برجسته عصر گردد. در این نوشتار تمرکز اصلی بر سه جریان و مکتب فقهی و سیاسی سامرا، نجف و قم^۱ مبتنی بر شش ملاحظه بنیادی است:

۱. اصالت و پایبندی به روش‌شناسی و معرفت‌شناسی فقه سنتی

۲. نفوذ تاریخی

۳. توانایی در حل معضلات و مشکلات دوران

۴. تمایل اساسی به فقه اجتماعی

۵. درگیری عینی و عملی با مسائل زمانه و اتخاذ موضع انتقادی نسبت به نظم موجود

۶. دارا بودن نظریه سیاسی و اجتماعی بر اساس باورهای فقهی برای ایجاد نظم جدید

با این ملاحظات بنیادی به ناگزیر نام چند تن از فقهای بزرگ که شاید بر اساس آن

ملاحظات شایستگی ذکر نام آنها در این مقاله بود حذف می‌شود؛ از جمله شیخ مرتضی

انصاری، میرزا حبیب‌الله رشتی، آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی،

آیت‌الله بروجردی و دیگر بزرگان. چنانکه اگر این کار نمی‌شد، می‌بایست نام بزرگان

دیگری حذف می‌شد که جنبه تأثیرات آنها در فقه اجتماعی یا فقه سیاسی به مراتب

بیشتر بود. اما می‌بایست خوانندگان را متوجه این بحث نمود که قرن گذشته از حیث

فقهی و اجتماعی چنان غنی است که مندرجات این مقاله فقط شمه‌ای از آن می‌باشد.

عصر فقه اجتماعی برای خواننده متفکری نوشته شده است که احتمالاً به مباحث

غامض و عالمانه فقهی و شارحان و مفسران ابواب فقه علاقه‌مند نیست، اما در

جست‌وجوی چیزی است که شاید به مشکلات عقلی و شرعی خود او مربوط باشد یا

کشمکش یا مجادلات عقیدتی و فقهی را که عصر ما از سلف خویش به میراث برده است

را روشن سازد و نشان دهد چرا فقه امام خمینی از نظر مباحث و موضوعات با فقه شیخ

۱. نویسنده قبلاً پیرامون این سه مکتب به صورت اجمالی در آثار دیگری مطالبی نوشته است. برای آشنایی با این مباحث رک: مظفر نامدار، *رهیافتی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در صدساله اخیر*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۲؛ و همچنین موسی نجفی (به اهتمام)، *تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۷۷-۱۳۷۴، ص ۵.





انصاری، میرزای قمی، علامه حلی و دیگر اساطین حکمت و فقه متفاوت است و چرا نباید دستاوردهای فقهی جدید و نظریات فقیهان حال را با منطق گذشته و نظریات فقه‌های پیشین به محک آزمون گذاشت و چرا نباید فقه جدید را در مقابل و در تعارض با فقه گذشته قرار داد و از این میان به ابطال و انکارهای غیر شرعی و غیر عقلانی رسید. به عبارت دیگر هدف از این مقاله نوشتن برای کسانی است که فکر نمی‌کنند تفاوت‌های استنباط‌های فقهی یا به تعبیر امام عظیم‌الشأن، اختلافات فقهی زینت خطرناکی است، بلکه وسیله‌ای برای هدایت زندگی و درک معضلات زمان و آشنایی با حقوق و تکالیف زندگی در این زمان و از همه مهم‌تر بازگشت به مبانی انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، جامعه‌شناسی و سیاست‌شناسی بومی است. اگر چه ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا از میان همه موضوعات فقهی، موضوعی انتخاب نشد که جنبه عقیدتی آن آشکارتر بوده و با ذهن دینداران مانوس‌تر باشد؛ مثلاً چرا به جای فقه اجتماعی و مسائلی مثل امور عامه، حق و تکلیف و غیره از فقه به مفهوم عام آن که با نماز، روزه، حج، جهاد، تکالیف فرد مکلف و امثال اینها سر و کار دارد، صحبت نشد؟

پاسخ به این سؤال کاملاً مربوط است به اصل تصویری که از فقه قرون گذشته به عنوان فقه فردگرا داریم. هیچ‌کس در فحوای عقیدتی و مسجل فقه فردی و شباهت تاریخی اعمال فردی مکلفین که در اغلب رساله‌های عملیه آمده است شک نمی‌کند؛ آنهايي هم که به فقه و فقها به بهانه تقبیح تقلید و تعزیز آزادی‌اندیشه و آزادگی فکر می‌تازند نقطه عزیمت تهاجم خود را هیچ‌گاه متوجه فقه فردی نمی‌کنند زیرا دوست دارند که دستگاه فقه و اجتهاد شیعه برای همیشه تاریخ متمرکز در همین فقه باشد تا ورودی به جامعه سیاسی و اجتماعی نداشته باشد. اگر اسلاف همین جریان‌ات، مرثیه‌سرایی می‌کنند که «بعد از واقعه دخانیه و اعتبارات فوق‌العاده‌ای که از این راه در مرکز ریاست روحانی هویدا شد و روحانیون پیرو سیاست مرکز هم از آن استفاده اعتباری کردند عموم روحانیون به استثنای وجودهای مقدس و منزّه روحانی می‌کوشند تا در سیاست مملکت دخالت نموده و از این راه بر اعتبارات خود بیفزایند در صورتی که امتزاج سیاست و روحانیت نه تنها دامان روحانیت را لکه‌دار بلکه اساس سیاست را هم متزلزل می‌سازد»^۱ و به دنبال آن هستند که همان وجودهای مقدس و منزّه روحانی را که به تعبیر امام در چهار چوب حصارهای تنگ حوزه مروج وجود نظم در بی‌نظمی بودند دوباره به همان حصار برگردانند، به اعتبار اهتمام حوزه به فقه فردی نیست و اگر می‌بینیم که اخلاف،

۱. یحیی دولت‌آبادی، همان، ص ۱۳۶.



همان سلف نظام فقهی شیعه را متهم به تکلیف‌اندیشی و گریزان از حق‌اندیشی می‌کنند و ایمان شیعیان را ایمان تقلیدی القا می‌کنند و امام خمینی را فقیهی می‌دانند که به نیابت از امام غایب و با برخورداری از امتیازات و اختیارات او سقف سیاست را بر ستون شریعت زد و دست قدرت از آستین مهدویت در آورد^۱ به اعتبار فقه فردی نیست، بلکه به اعتبار برآمدن حکومت از دل فقه و ابطال کارآمدی سکولاریسم، غربگرایی و مدرنیته در اندیشه‌های مسلمانان است. برآمدن چنین حکومتی از دل فقه یعنی آجر شدن نان کسانی که تا قبل از انقلاب اسلامی و حتی تا امروز، سقف معیشت خود را بر ستون رازدانی و روشنفکری می‌زدند و با همین دنیای خیالی، دو قرن فرصت تحول و دگرگونی را از ملت ایران گرفتند. «نظام الیگارشیک» شبه‌روشنفکران غربگر از چنین فقه و فقیهی کینه در دل دارد. اگر می‌بینیم که چنین روشنفکرانی وقتی در کانون قدرت ملازم حکومت بودند، امام را آفتاب دیروز و کیمیای امروز^۲ می‌دانستند ولی امروز او را فقیهی می‌دانند که به خود جرئت داده تا اختیارات و امتیازات پیامبر و ائمه را برای فقیهان هم ثابت و هم جاری بداند و دست نیابت از آستین امامت به در آورد و نظریه ولایت مطلقه فقیه را با قدرت سیاسی درآمیزد و تکیه بر جای امامان بزند و حکومتی اتوکراتیک و غیر دموکراتیک بنا کند و از جایگاهی قدسی و الهی به تشریح و تقنین پردازد و مردم را ملزم به اطاعت از خود و گماشتگان خود بداند، آیا این کینه‌ورزی‌ها ناشی از حاکمیت فقه فردی است؟ یا به اعتبار آن است که حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است و حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی و فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است؟^۳ حقیقتی که جامعه، اندیشه، سیاست و دولت امروزه با آن سر و کار دارد این است که هم فقه فردی [نه فقه شخصی] و هم فقه اجتماعی در جهان نماینده کشمکش عقیدتی وسیعی هستند که در زمان مادغدغه‌های خاطر مردم، حوزه‌های علمیه و جریان‌ات شبه‌روشنفکری سکولار و غربی را که فقط خود را نماینده و رهبر واقعی دنیای جدید می‌دانند، شده است.

آنچه شاید به وضوح درک نمی‌شود یا اجازه نمی‌دهند که درک شود این است که فقه

۱. تعبیرات و اصطلاحاتی است که عبدالکریم سروش در پاسخ به یکی از نامه‌های حجت‌الاسلام بهمن پور از آنها علیه فقه و فقه‌ت شیعه و روحانیت استفاده کرده است.

۲. عبدالکریم سروش، *قصه/رباب معرفت*، تهران، صراط، ۱۳۷۳، ص ۳۶۶.

۳. تعبیراتی است که عبدالکریم سروش در پاسخ به نامه حجت‌الاسلام بهمن پور به کار برده است.

۴. *رک: صحیفه امام*، ج ۲۱، ص ۲۸۹.



به ظاهر فردی ما در قرون گذشته ماهیتاً و به طرز وسیعی اجتماعی بوده اما به دلایل عدم ظهور اجتماعی نتوانسته است خود را نشان دهد.

وقتی میرزای شیرازی ناقوس دگرگونی در فقه فردی را به صدا درآورد، شاید فکر نمی‌کرد که این مسئله مبدأ بازخیزی فقه اجتماعی از یک طرف و بازخیزی عظیم فقه فردی در پرتو تفسیرهای اجتماعی فقه در کمتر از دو دهه خواهد شد. بنابراین فرق میان فقه فردی و فقه‌های گذشته با فقه اجتماعی و فقه‌های دوران معاصر یک فرق عقیدتی و نظری نیست بلکه تفاوتی در معنای فرضیه‌های فقهی و مشکل‌گشایی‌های فقه است و این همان بایسته‌هایی است که حوزه‌های علمیه ما باید بدان عنایت داشته و فضای فرهنگی و دستگاه اجتهاد یا فرهنگ فقه و اجتهاد را متناسب با آن بازسازی نمایند و پشتوانه عظیم تئوریک دولت اسلامی شوند.

فقه به مثابه آگاهی از تکالیف فردی و فقه به مثابه آشنایی با حقوق فردی و اجتماعی

همان‌طور که گفته شد تفاوت میان فقه فردی و فقه اجتماعی یک تفاوت عقیدتی و نظری نیست بلکه تفاوت در مورد فضای فرضیه‌های فقهی و مشکل‌گشایی‌های فقه است. در اینجا ما با دو شکل از مسائل و موضوعاتی که در معرض کنکاش‌های فقهی قرار می‌گیرد، روبه‌رو هستیم. فرق است بین شکلی از فقه برای تحصیل آگاهی درباره تکالیف و اعمال فرد و شکل دیگری از آن که به آشنایی با حقوق و تکالیف فردی و اجتماعی و تحصیل معرفت نظری راهبردی و کسب منویات اساسی ملازم با مسلمان بودن، اجتماعی بودن، مسئول بودن، عاقل بودن، شهروند حکومت اسلامی بودن و محق و مکلف بودن در جامعه اسلامی در زیر سایه حکومت اسلامی معطوف می‌باشد.

تلاش‌های فقهی و اجتهادی تا قبل از مرحوم میرزای شیرازی به تجسّسات اعمال فرد به عنوان مکلف پیوسته بود و تا حدود زیادی از حیث ساخت فردی اهمیت داشت و از همین جهت نیز بالنده گردید. چنین فقهی معطوف به حقوق و تکالیف فرد نه در جامعه اسلامی بلکه حتی در نظام اسلامی نیز نبود. اما برای میرزای شیرازی، آخوند خراسانی، میرزای نائینی، شیخ فضل‌الله نوری و از همه مهم‌تر و وسیع‌تر، برای امام خمینی اهتمام به موضوعات و مسائل و شیوه فقه در برخورد با آنها اساساً فضای دیگری مطرح بود.

فقه دیگر به تنهایی ناظر بر تکالیف فرد در مقابل با افراد جامعه نیست بلکه در کنار این تکالیف، حقوقی بود که فرد در ساختار متمرکز یک نظام سیاسی و بایسته‌های این نظام

با آن درگیر می‌شد و نیاز به آشنایی با حقوق و تکالیف دینی خود داشت. این مسئله وقتی به نظام جمهوری اسلامی که یک نظام برخاسته از قوانین شریعت است رسید به مراتب پیچیده‌تر شد؛ زیرا فرد مسلمان اکنون دیگر با حکومت غاصبی روبه‌رو نیست که فقیه تکلیف او را با چند فتوای موضوعی و موضعی روشن کند. به تعبیر حضرت امام، فقیه و فقه اکنون با حکومتی که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم (ص) واگذار شده و اهم از احکام الهی است و بر جمیع احکام شرعی الهیه تقدم دارد،^۱ روبه‌رو است.

حقوق و تکالیف یک فرد در چنین نظامی هیچ سنخیتی با حقوق و تکالیف یک فرد در نظام‌های غیر اسلامی ندارد. شاید به همین اعتبار بسیار حیاتی و حساس بود که امام عقیده داشت که فقه اسلام نه تنها باید تحکیم گردد بلکه باید بسط داده شود:

... کوشش کنید آقایان در تهذیب نفس، در تحکیم مبادی اسلام، در تحکیم فقه اسلام، در بسط فقه اسلام، این فقه غنی. در عالم مثل فقه شما چیزی نیست؛ این فقه غنی را بسطش بدهید. لیکن در عین حالی که فقیه هستید، جناح سیاست را رها نکنید. تفکر کنید در امور، وارد بشوید در امور، دخالت کنید در امور، من فقیه‌م و دیگر کاری ندارم به چیزی، نمی‌شود این...^۲

آنچه گفته شد فقط شرح واقعه نیست بلکه تقریرات و تقیداتی است که بر بایسته‌های فقهی دوران ما حاکم شده و حقوق و تکالیف ما را در رابطه با حکومت، مسئولیت‌پذیری اجتماعی، مشارکت سیاسی و بسیاری از مفاهیم دگرگون کرده است. این همان فقهی است که امروزه مورد تهاجم قرار می‌گیرد و از ناحیه اصحاب سکولار، بی‌دین و ضد دین مورد تردید و انکار واقع می‌شود. این همان فقهی است که امروزه دولت اسلامی برای اداره جامعه اسلامی به آن نیاز دارد. این همان فقهی است که مرحوم صدر المتألهین درباره آن می‌نویسد:

آن کس که از طرف رسول اکرم (ص) نیابت داشته باید بتواند ضبط سیاسی که وظیفه‌اش نگهداری فضای زندگی برای مسلمانان است بنماید. قرآن در این باره مشتمل بر آیات بسیاری است که بر تو پنهان و پوشیده نیست... این علم را فقها عهده دارند و آن علمی است که همگی

۱. رک: همان، ج ۲۰، ص ۴۵۱.

۲. همان، ج ۶، ص ۲۸۹.





بدان نیازمندند، چون در رابطه با صلاح دنیا است که به واسطه آن به صلاح آخرت می‌رسند. به همین جهت صاحب این علم بیشتر مشهور و مورد احترام همگان و بر دیگر واعظان و روایت‌کنندگان و متکلمین مقدم است... هر مجتهدی اگر درست اجتهاد کند و تشخیص بجا دهد دواجر و بهره می‌برد و اگر خطا کند، یک بهره نصیب او خواهد شد.^۱

این همان فقهی است که مجاور و همسایه علم آخرت است؛ چه آن را نظر در اعمال و کارهای اعضا است و مصدر اعمال و منشأ آنها صفات دل است. اهمیت و ارزش فقه در تولیت، وصایا، جمع مال‌های یتیمان، عهده‌دار شدن قضا و حکومت و پیشی جستن بر یاران و همسران و دستیابی بر دشمنان است.^۲

این همان فقهی است که سیاست را در ظل شریعت قرار می‌دهد و غایت سیاست را اطاعت از شریعت می‌داند و معتقد است اگر سیاست از شریعت اطاعت کند ظاهر عالم مطیع و منقاد باطن عالم می‌گردد و محسوسات در زیر سایه معقولات قرار می‌گیرد.^۳ این همان فقه است که باعث می‌شود نبوت و رسالت از جهت ماهیتشان هیچ‌گاه بریده و منقطع نگردد چون به قول صدر المتألهین «حکم مجتهدین به آنچه که نتیجه اجتهادشان است، باقی می‌ماند.»^۴

این همان فقهی است که در حفظ و بسط آن، فقهای چون شیخ فضل‌الله نوری شهید می‌شوند؛ زیرا اعتقاد راسخ داشتند که «به مذهب جعفری (ع) در صورتی که تصدی حکومت غیر از خدا و سه طایفه دیگر [پیامبر، امام و ولی فقیه] باشد واجب‌الاطاعه نخواهد بود. بلی؛ به مذاهب اربعه [چهار مذهب اهل سنت] سلطان اولی الامر و واجب‌الاطاعه است... مگر دولت می‌تواند شرعاً اعراض از قانون الهی بکند و خود را از تحت آن قانون خارج کند و خود قانونی جعل کند و در مملکت مجری دارد و بدین وسیله قانون الهی متروک شود؟»^۵

این همان فقهی است که برای نابودی آن باید فقهای گران قدری چون شیخ فضل‌الله نوری، آیت‌الله مدرس، شهید مطهری، شهید بهشتی و دیگران شهید شوند؛ چون معتقد بودند «قوانین جاریه در مملکت نسبت به نوامیس الهیه، از جان و مال و عرض مردم باید

۱. ملاصدرا، مفاتیح‌الغیب، ترجمه محمد خواجه‌ای، تهران، مولى، ۱۳۶۳، ص ۲۱۲.

۲. همان، ص ۶۶.

۳. رک: ملاصدرا، شواهد الربوبیه فی مناہج السلوکیه، ترجمه جواد مصلح، تهران، سروش، ۱۳۶۲، ص ۴۹۶.

۴. ملاصدرا، مفاتیح‌الغیب، همان، ص ۱۹۱-۱۹۰.

۵. شیخ فضل‌الله نوری، رساله تذکره‌الغافل و ارشاد‌الجاهل، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۲۶ق، ص ۱۵۴-۶۲.

مطابق فتوای مجتهدین عادل هر عصری که مرجع تقلید مردم‌اند، باشد. از این رو باید تمام قوانین ملفوف و مطوی گردد و نوامیس الهیه در تحت نظریات مجتهدین عادل باشد تا تصرفات غاصبانه که موجب هزار گونه اشکالات مذهبی برای متدینین است مرفوع گردد و منصب دولت و اجزای آن از عدلیه و نظمیه و سایر حکام فقط اجرای احکام صادره از مجتهدین عادل باشد.^۱

از زمان میرزای شیرازی تا برآمدن امام خمینی و طرح حکومت اسلامی، آگاهی روزافزونی از تکالیف اساسی اجتماعی وارد معانی عادی کلمه‌های فقهی شده است که به طور کلی و عمومی در فقه گذشته مطرح نبوده است. برای این آگاهی روزافزون از تکالیف و حقوق، هیچ تعبیر دیگری جز «فقه اجتماعی» نمی‌توان برگزید. این مسئله با تأسیس حکومت جمهوری اسلامی توسط امام خمینی (ره) وارد دوره‌ای از فلسفه و فرهنگ فقهی شده است که به هیچ عنوان نمی‌توان آن را با ملاک، مسائل و شیوه‌های باروری فقهی گذشته و آرای فقهای گران قدر سلف به تنهایی شکوفا کرد.

اکنون دیگر فقه و فقیه در حصارهای محصور شده حوزه‌های علمیه محبوس نیست. فقه شیعه در جوار ما، با آرمان‌ها و آرزوها و نیازهای ما و ساکن همان کوچه و پس‌کوچه‌هایی است که اعتقادات ما شکل می‌گیرد. فقه اجتماعی عصر امام خمینی با همه آرمان‌ها و اعمال شخصی، فردی و اجتماعی ما پیوند تنگاتنگی پیدا کرده است. فقیه چنین فقهی باید متوجه جایگاه سترگ فقه در دوران معاصر باشد. جهان سکولار، غربگرا، بی‌دین، ضد دین، جاهل و گریزان از عقلانیت، عدالت، آزادی و معنویت با تمام قوا به میدان مقابله با چنین فقهی آمده است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اکنون می‌توانیم با تفصیل بیشتری برخی از درون‌مایه‌ها و رویکردهای تکوین اندیشه سیاسی شیعه را در دوران معاصر بررسی کنیم و جایگاه ارزشمند سه مکتب فقهی - سیاسی سامرا، نجف و قم را در آن مشخص سازیم. چشم‌انداز فقه جدید در چهار چوب و بایسته‌های چند فرآیند عمده قابل درک است. فرآیندهای سیاسی، فرآیندهای فرهنگی، فرآیندهای اجتماعی و فرآیندهای اقتصادی. گذر از سکولاریسم، غربگرایی و مدرنیته در انقلاب اسلامی را می‌توان در قالب کنش‌های متقابل میان این فرآیندها توضیح داد.

۱. همارضوانی (به کوشش)، *لوائح آقا شیخ فضل‌الله نوری*، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۶۹.





نباید تردید کرد که این گذار و ورود به دنیای پساسکولار، پساغربگرا و پسامدرنیته، بدون درک اندیشه سیاسی امام و بایسته‌های فقه اجتماعی در این اندیشه ممکن نیست. هیچ‌یک از فرآیندهای مذکور به خودی خود نمی‌تواند توضیح روشنی در مورد چگونگی تکوین فقه اجتماعی و شکل‌گیری انقلاب اسلامی بدست دهد. بنابراین در فهم انقلاب اسلامی به راحتی نمی‌توان ادعا کرد که کدام‌یک از این فرآیندها نسبت به یکدیگر اولویت تبیین دارد. مشخصه پیروزی انقلاب اسلامی و تبلور فقه اجتماعی شیعه زایش جهان فکری و معرفت‌شناسی جدیدی بود که به تدریج از خلال جنبش تحریم، جنبش مشروطه، قیام قم،^۱ جنبش ملی شدن صنعت نفت و جنبش ۱۵ خرداد در دو سده گذشته سربرآورد. این تغییر در سپهر اندیشه‌های اسلامی و جنبش‌های سیاسی و اجتماعی دوران معاصر تغییری بنیادی بود. صورت‌بندی انقلاب اسلامی در جهان پساسکولار، پساغربگرا و پسامدرنیته نیاز به باز تولید فرهنگی جدیدی دارد. نقطه عزیمت و شاخصه اساسی این باز تولید فرهنگی فقه اجتماعی است.

حوزه‌های علمیه ما باید در پرتو اندیشه‌های امام ارکان و بایسته‌های این فقه را تدوین کنند. این تدوین باید یک تدوین فرارشته‌ای و ناظر بر حقوق و تکالیف یک مسلمان در حکومت و جامعه اسلامی باشد. باز تولید فرهنگی فقه اجتماعی، بدون مطالعه همه فرآیندها و همه متون و ایجاد فضای کارآمدی و کاربردی برای دولت اسلامی امکان‌پذیر نیست. فقه اجتماعی نمی‌تواند در کلیات خود را محصور کند. همان طوری که فقه فردی در همه ادوار تاریخی کارآمدی خود را در حل مسائل حقوقی و تکالیف یک فرد مسلمان در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند نشان داد، فقه اجتماعی نیز باید چنین استعدادی را بروز دهد و فضای زندگی مسلمانان را در یک جامعه اسلامی و نظام اسلامی نگهداری کند. نگهداری این فضا همان طوری که حکیم صدرالمتألهین گفته است به عهده فقه و فقیه است.

حوزه‌های علمیه فقه شیعه برای اینکه چنین بستری را برای دولت اسلامی فراهم سازند باید سیاست‌های فرهنگ فقهی مناسبی را در نسبت با مسائل جدید تدوین نمایند. سیاست فرهنگی شیوه بسیار ضروری و مؤثری برای حفظ هویت فقه شیعه و باز تولید آن در شرایط جدید است. اگر دولت‌ها احساس نکنند که مسائل پیچیده خود در موضوعاتی چون، بانکداری، تأمین اجتماعی، بیمه و بسیاری از مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مبتلا به را با رجوع به فتاوی فقهی می‌توانند حل نمایند و

۱. مقصود قیام مرحوم حاج آقا نورالله اصفهانی علیه رضاخان است.

نظام جمهوری اسلامی را اداره کنند، بی تردید به بیراهه خواهند رفت و ما از آرمان‌های امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی دور خواهیم شد. پاره‌ای از سیاست‌های دولت‌های گذشته باید برای ساختار دستگاه فقهی ما تحریک کننده باشد.

جمهوری اسلامی برای اینکه به چنین باز تولیدی برسد نیاز به مبانی انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، دین‌شناسی، معرفت‌شناسی، سیاست‌شناسی، فرهنگ‌شناسی و روش‌شناسی بومی دارد. بخش اعظمی از این مبانی باید در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های ما تولید شود. زمانی حوزه‌ها و دانشگاه‌های ما قادر به تولید این مبانی خواهند بود که روشمند، هدفمند و نظام‌مند یعنی تعریف‌شده و تعیین‌شده به حوزه مسائل اجتماعی وارد گردند.

دوران رهبری ده‌ساله خمینی کبیر در جمهوری اسلامی اگر چه از نظر زمانی کوتاه به نظر می‌رسد اما در این ده سال کیفیت قابل تأملی از جنبه رهنمودهای استراتژیک انباشته شد. این رهنمودها می‌تواند برای همیشه تاریخ برای ملت ایران راهگشا، انرژی‌زا و معرفت‌افزا باشد. مقام معظم رهبری بر شالوده‌های اندیشه امام، انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را ژرفایی خاص بخشید و آن را از رسوبات تخیلی دیوان‌سالاری دولتی و خواصی که نشانی از بصیرت نداشتند و در همه جنبش‌های حق‌طلب و عدالت‌خواه مایه انحراف و گمراهی بوده و هستند، رهایی بخشید.

انقلاب اسلامی مانند اغلب انقلاب‌ها از تخیل‌گرایی و خودبزرگ‌بینی‌های کسانی که خود را صاحبان انقلاب می‌دانند و معتقدند که تمامی میراث این انقلاب به آنها خواهد رسید، مصون نبود. اما آن اندیشه‌ای که امام از بستر فهم مبانی فقهی تحت عنوان ولایت فقیه در ارکان نظام جمهوری اسلامی نهادینه کرد، جلوی این انحراف بزرگ ایستاد و اجازه نداد عوام‌فریبی‌های دموکرات‌مآبانه شبه‌روشنفکران یا افراطی‌گری‌های مقدس‌مآبانه مذهبی‌نماها که مشتاقانه در همه ادوار تاریخی دوران معاصر، در پی تحمیل غیر انسانی‌ترین نظام‌های سیاسی و فرهنگی بر مردم بودند، سرشت بنیادین استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی را نادیده بگیرند.

حوادث سه دهه گذشته و اتفاق بزرگی که در انتخابات ریاست جمهوری دهم در سال ۱۳۸۸ به وقوع پیوست و به فتنه ۸۸ مشهور شد، ظرفیت‌های بی‌ظنیر مردم‌سالاری در جمهوری اسلامی را به رخ جهانیان کشید؛ اگر چه می‌رفت که با فتنه منافقان جدید و قدیم این اتفاق بی‌ظنیر و فرح‌بخش در کام ملت ایران و ملت‌های منطقه که چشم به این انقلاب دوخته‌اند، تلخ شود اما حماسه ۹ دی به طور زنده نشان داد که فهم دشمنان



انقلاب اسلامی از رشد و توسعه انقلاب در ایران به میزان زیادی گرفتار توهمات شبه‌روشنفکرانه است.

